

تفکیک قوا؛ رؤیای تقدیس شده

دریافت: ۹۱/۲/۷

تأیید: ۹۱/۴/۲۸

* عباسعلی کدخدایی

** محمد جواهری طهرانی

چکیده

تفکیک قوا، نظریه‌ای است که در چند سده اخیر، به یکی از مشهورترین نظریات مطرح در حوزه اندیشه سیاسی، تبدیل شده است تا جایی که در کلام و قلم برخی نویسندگان و مترجمان، رنگی از تقدس به خود گرفته و معیاری برای ارزش‌گذاری نظامهای سیاسی قلمداد گردیده است. این در حالی است که صرف نظر از چالش‌های کارکردی این نظریه و علی‌رغم تلاشهای صورت گرفته در تکمیل و ترویج آن، همچنان از تناقضات و نواقص تئوریک متعددی، رنج می‌برد.

در نوشتار حاضر، نخست به نقد فهم نادرست تفکیک‌گرایان از قدرت و انسان و پس از آن واکاوی خطای تاریخی «مونتسکیو»^۱ در مدل‌سازی این نظریه و در نهایت، ناکارآمدی تفکیک قوا در تأمین غایات مطلوب نظریه پردازان پرداخته شده و تلاش گردیده است، ضرورت پردازش نظریه‌ای جایگزین، مبتنی بر اندیشه‌های بومی و متناسب با اقتضائات حیات نوین جوامع بشری، اثبات گردد.

واژگان کلیدی

تفکیک قوا، قدرت، نظام سیاسی، استبداد، کنترل

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

** دانشجوی دکترای حقوق عمومی دانشگاه تهران.

مقدمه

تفکیک قوا از جمله نظریات مشهوری است که در حوزه اندیشه سیاسی، مورد پردازش قرار گرفته است. ایده اولیه ثلاثی (سه گانه) فهم نمودن قدرت به دوران یونان باستان و اندیشه‌های صاحب نظران این دوره، منتسب می‌گردد (بوشهری، ۱۳۸۴، ص ۷۹). به اعتقاد ارسطو «هر حکومت، دارای سه قدرت است و حاکم خردمند باید حدود هر یک از این سه قدرت را باز شناسد. نخستین این سه قدرت، هیأتی است که کارش بحث و مشورت درباره مصالح عامه است. دومین آنها ... به فرمانروایان و مشخصات و حدود صلاحیت و شیوه انتخاب آنان مربوط می‌شود و سومین قدرت، امور دادرسی را دربرمی‌گیرد» (ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۸۸-۱۸۷).

اما نباید از نظر دور داشت که تفکیک قوا با تقریر و شهرت امروزی آن به مثابه تقسیم قدرت، با دیدگاه‌های کهن یونانی که شئون سه گانه قدرت را در مفهوم تقسیم وظایف فهم نموده‌اند، چندان قرابتی ندارد. از این رو، چه بسا خالی از حقیقت نباشد، اگر ادعا شود «جان لاک»^۲ اولین متفکری است که نظریه تفکیک قوا را بنا بر برداشت رایج آن و نه یک تقسیم وظیفه ساده، طرح و تحلیل نموده است (Kruman, 1997, P.33-40).

با این حال، کیست که نداند در دنیای امروز، تفکیک قوا بیشتر از آنکه با نام جان لاک یا حتی متفکران یونان باستان شناخته شود در سایه نام و آوازه مونتسکیوی فرانسوی، شهرت یافته است. در حقیقت، مونتسکیو، اگر چه اندیشه تفکیک قوا را برای اولین بار ابداع نموده و در این حوزه، وامدار تراوشات ذهنی جان لاک می‌باشد، لیکن چنان فریبنده و مسلط بر چنگ تفکیک قوا، نواخته و ترانه آزادی پرستی خود را به انضمام ملودیهای این ساز دل فریب سروده که عقل و هوش را از هر مخاطبی ربوده است. شاید اغراق نباشد، اگر مونتسکیو را به رهبر ارکستری تشبیه نماییم که سمفونی تفکیک قوا را در قرن هجدهم آن چنان استادانه به اجرا درآورده که از آن زمان تا کنون هیچ صاحب نظری نتوانسته است در بازآفرینی این اثر، جز گرته برداری از افکار و مشی او اقدام دیگری انجام دهد.

به باور مونتسکیو «تأمین آزادی، نیازمند آن است که سه قدرت بزرگ دولت، از هم جدا نگاه داشته شوند» (Prakash, 2000, P. 17). بنابراین، «... اگر قدرت حکومت را بین اجزای مختلف (قوای سه‌گانه) تقسیم کنیم به طوری که هر یک، کار ویژه‌ای انجام دهند و در امور مربوط به قوای دیگر مداخله نکنند، فساد از نظر قدرت، حکومت را تهدید نمی‌کند» (Thomas, separation of Powers, P.123).

البته مونتسکیو، تفکیک قوا را صرفاً راهکاری برای مهار فساد قدرت و تأمین آزادی شهروندان می‌دانست، اما در عصر حاضر با اندکی تأمل در کلام و مکتوبات هواخواهان تفکیک قوا می‌توان گفت اعتقاد به تفکیک قوا از یک باور متعارف، فراتر رفته و در کلام و اندیشه برخی نویسندگان، گویی رنگی از تقدس و یا حداقل مفهومی نزدیک به آن را به خود گرفته است. البته این اعتقاد، بیشتر از آنکه ناشی از کارکرد عملی تفکیک قوا در مهار فساد قدرت باشد، حاصل یک «فوبیا»^۳ یا ترس تاریخی از شنائت و درنده‌خویی شهریاران پس از کسب قدرت، به نظر می‌رسد.

به هر حال، امروزه شاهد آن هستیم که شهرت این نظریه، چنان عالم‌گیر شده که عموماً ادعا می‌شود، تفکیک قوا یکی از اصول مسلم دانش حقوق و از بنیادهای اندیشه سیاسی در عصر جدید می‌باشد. بنا بر دیدگاه هواخواهان این اندیشه، تنها ضمانت اساسی و بنیادین آزادیهای عمومی، تفکیک قواست (امیر ارجمند، ۸۱-۱۳۸۰، ص ۴۵) و هر حکومتی که به نحوی خود را با اقتضات تفکیک قوا وفق نداده و در این جهت مشی ننموده باشد، صرف نظر از تحلیل کارکرد و مشی کارگزاران آن، متهم به استبداد و خودکامگی خواهد بود.

با این حال، به نظر می‌رسد اگر چه تفکیک قوا اندیشه‌ای تقدیس شده و به مثابه یک ارزش سیاسی - حقوقی در عصر حاضر معرفی گردیده است، ولی صرف نظر از ایرادات کارکردی آن، حتی در بعد نظری نیز با چالش‌های جدی مواجه می‌باشد. در واقع، می‌توان گفت سابقه چندصدساله در اعمال نظریه تفکیک قوا و کسب مجموعه‌ای از تجربیات تلخ یا بعضاً دور از انتظار، ذهن را با پرسش‌هایی در خصوص نواقص، کاستی‌ها و حتی تناقضات این نظریه روبه‌رو می‌نماید.

اما آنچه در این بین، حیرت‌آور به نظر می‌رسد آن است که در حوزه ادبیات حقوقی و سیاسی به زبان فارسی، کمتر تحلیلی انتقادی را بر نظریه تفکیک قوا شاهد هستیم. این در حالی است که از یک‌سو، نظریه تفکیک قوا همچون بسیاری دیگر از نظریه‌های کلاسیک حوزه اندیشه سیاسی، توسط اندیشمندان و صاحب‌نظران دنیا به نقد کشیده شده و از سوی دیگر، روحیه کنجکاوی و پرسشگری محققان داخلی، مبنای به‌چالش کشیدن عمیق‌ترین باورها و اندیشه‌های قدسی و زمینی قرار گرفته است. به همین دلیل، به نظر می‌رسد پرداختن به موضوع تفکیک قوا و فربه‌نمودن ادبیات انتقادی این حوزه می‌تواند یک اولویت پژوهشی حائز اهمیت، محسوب گردد.

در نوشتار حاضر، تلاش شده است تفکیک قوا به‌مثابه نظریه‌ای قابل بحث و برآمده از اندیشه صاحب‌نظران عصر خود، مورد کاوش قرار گیرد و از منظری واقع‌گرایانه و به‌دور از احساسات تقدیس‌گرایانه، نقد و تحلیل گردد و از این مجرا به‌منظور نفی استبداد ساختاری حکومت‌ها، ضرورت پردازش اندیشه‌ای جایگزین و مطابق با ارزشها و هنجارهای جوامع امروز، اثبات گردد.

در این راستا، ابتدا به تحلیل فهم نادرست تفکیک‌گرایان از قدرت و انسان‌شناسی مادی‌گرایانه ایشان پرداخته‌ایم و پس از آن، خطای تاریخی مونتسکیو در مدل‌سازی نظریه تفکیک قوا، تبیین گردیده است و در نهایت، بر خلاف ادعاهای متعارف، مبنی بر نفی استبداد و خودکامگی حاکمان به‌واسطه پذیرش تفکیک قوا در حکومت‌های امروز جهان از منظری واقع‌گرایانه و به‌دور از افسانه‌سرایی ناکارآمدی تفکیک قوا در نفی استبداد و خودکامگی حاکمان، مورد کاوش قرار گرفته است.

تذکر این نکته ضروری است که در این تحقیق، در پی تبیین، نقد یا تحکیم دیدگاه‌های ارائه‌شده از سوی اندیشمندان مسلمان و به خصوص، فقها در رد یا تأیید نظریه تفکیک قوا نخواهیم بود؛ چرا که به نظر می‌رسد بدون داشتن فهم کاملی از نظریه تفکیک قوا، نزد اندیشمندان لیبرال مغرب‌زمین به‌عنوان خالقان ایده مذکور، نمی‌توان در باب مطابقت یا مغایرت آن با اقتضائات اندیشه دینی، صحبتی مستدل و قابل دفاع ارائه نمود. به علاوه، منابع تحلیلی و شیوه بحث حاضر، منصرف از مباحث فقهی، تمهید و

مورد بررسی قرار گرفته است.

همچنین خوانش‌های دیگری که از نظریه تفکیک قوا مطرح گردیده و این نظریه را دیدگاهی متکی بر اصل تقسیم وظایف و نگاه‌های مدیریتی در اعمال نهادینه و تخصصی قدرت، معرفی نموده است در نوشتار حاضر، مورد توجه قرار نگرفته است. در حقیقت، اگر چه دیدگاه مذکور از حیث کارکرد و تمثیت بهتر امور، نظریه‌ای قابل دفاع و موجه می‌نماید و به نظر می‌رسد در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران نیز این دیدگاه، مبنای ایجاد ساختار حکومتی و ساماندهی روابط قوای سه‌گانه بر مدار ولایت فقیه جامع‌الشرائط قرار گرفته است، ولی به دلیل اینکه چنین تعبیری از تفکیک قوا، مغایر دیدگاه خالقان این نظریه در قرن هجده میلادی بوده و به نوعی دیدگاهی متفاوت با نظریه تفکیک قوا در دانش حقوق اساسی و علوم سیاسی می‌باشد در این مقاله، مورد توجه و واکاوی قرار نگرفته است.

قدرت تحریف‌شده و انسان‌شناسی مادی‌گرایانه؛ خشت اول بنای کج تفکیک قوا

نگاه بدبینانه به قدرت و مضموم‌دانستن آن؛ مخصوصاً هنگامی که منجر به استبداد و خودکامگی حاکمان می‌گردد، بنیاد معرفتی نظریه تفکیک قوا می‌باشد. بر این اساس، تأکید فوق‌العاده بر ابعاد تاریک و نکوهیده قدرت و تجربیات تلخ بشر از دوران حکمرانی جباران و ستمگران، به‌مثابه محرکی قدرتمند در برانگیختن احساسات استبدادستیز و حرکت به سوی آرمان‌شهری با حکومتی مبتنی بر قدرت تقسیم‌شده، نقطه آغازین آفرینش و پذیرش نظریه تفکیک قوا، قرار گرفته است.

به عقیده تثلیث‌گرایان در عرصه حکومت، قدرت بسیط و تفکیک‌نشده «به‌مثابه سیلابی ویرانگر، به تدریج در بستر زمان، درازآهنگ‌تر می‌شود و دیواره‌ها و سدها و موانع سست و لرزان را از سر راه خود می‌روبد و راه را بر اعمال هر چه بیشتر نظرات شخص یا گروه حاکم، هموار می‌کند. در این میان، آزادی، اسیر دام هوسها و اغراض می‌شود و مرغ همایون مردم‌سالاری در فضای جامعه، بال و پر می‌ریزد» (قاضی، ۱۳۵۰، شماره ۵).

این سنگ بنا آن‌چنان استوار جلوه‌گر شده است که بعید نیست هر منتقدی را در دایره مسحورین، به استحکام خود اسیر نموده و ضمیر ناخودآگاه او را نیز با خود همراه نماید تا جایی که شاید شما نیز در مواجهه با این مبنا، بلافاصله با سراینندگان ترانه تفکیک قوا هم‌آواز شده و قدرت؛ این نامبارک بی‌رحم را مستحق تضعیف و انشقاق به واحدهای کوچک‌تر دانسته باشید.

اما به‌راستی قدرت؛ این هیولای حقیقت‌خوار معرفی شده، چیست؟ آیا حق نیست به‌عنوان یک محقق، پیش از برآشتن بر قدرت، بغض فوران‌نموده هواخواهان تفکیک قوا را با احترام از خود دور نموده و اندکی در مفهوم و ماهیت قدرت،^۴ منصفانه تأمل نماییم؟

اگر چه گفته شده که درک کاملی از مفهوم قدرت وجود ندارد (لوکس، ۱۳۷۰، ص ۲۲۱)، اما به‌طور کلی قدرت هر آن چیزی است که بتواند کنترل شخصی بر شخص دیگر را به‌وجود آورد (Mogenthou, 1773, P.9). لذا می‌توان گفت قدرت، تحمیل امری به‌دیگری بر خلاف اراده اوست (Robertson, 1998, P.221).

البته این تعریف ساده که «قدرت موجب به‌اطاعت‌درآوردن فرد یا گروه، توسط فرد یا گروه دیگر می‌گردد» (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۶)، در مباحث حقوقی و سیاسی، رافع نیاز مفهوم‌شناسی دانش واژه قدرت، نخواهد بود. «ما نمی‌توانیم قدرت را به‌معنای مطلق رابطه انسانی نابرابری بدانیم که بر اساس آن، یک فرد، فرد دیگری را مجبور به اطاعت از خود کند، بلکه قدرت، یک رابطه ویژه و دارای قیودی خاص است» (دوورژه، ۱۳۵۸، ص ۲۱-۲۰) و از این حیث، «توانایی فرد یا افراد در تجهیز و به‌دست‌آوردن برآیند منابع موجود به‌وسیله روشی مناسب، به‌منظور هدایت و جهت‌دادن به رفتار جمعی دسته‌ای از انسانها مصداقی از قدرت در حوزه دانش سیاسی به‌نظر می‌رسد» (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳). در این دیدگاه دانش، واژه قدرت، همان مفهوم قدرت عمومی را افاده می‌نماید (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۸۸۰).

اما آیا به‌راستی قدرت در معنا و مفهوم پیش‌گفته امری مذموم و ناشایست است؟ و آیا اساساً تمرکز قدرت همیشه منجر به ناراستی و سوء استفاده از آن می‌گردد؟

صاحب‌نظران غربی در دادن پاسخ مثبت به این پرسش، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند. به عقیده این گروه از متفکران، قدرت ذاتاً امری مذموم و در صورت تمرکز، عامل ایجاد فساد و تباهی در حکومت بوده و نتیجه‌ای جز استبداد و خودکامگی حاکمان نخواهد داشت (Leyland, 1994, P.5).

با این حال، به نظر می‌رسد وجدان غرق‌نشده در عقاید لیبرال با این پاسخ، چندان همسو نباشد؛ چه آنکه رعایت حداقلی از اعتدال در تحلیل مفهوم قدرت، ماهیت ابزاری آن را آشکار می‌نماید. باید پذیرفت که قدرت، چه در مفهوم لغوی آن و چه در معنای اصطلاحی - حقوقی آن دلالت بر مصادیقی دارد که ممکن است به‌مثابه یک ابزار در مسیر اهداف مطلوب یا ناشایست، مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، مقتضی است امری را که ماهیتی ابزارگونه دارد، بدون توجه به اینکه در اختیار چه فرد یا نهادی قرار گرفته و در مسیر چه اهدافی استفاده می‌گردد، به فساد و تباهی متهم ننمود.

در حقیقت، قدرت منشأ انجام یا ترک کاری می‌باشد (صدرالمآلهین، ۱۳۶۴، ص ۲۶۸) و از این جهت که یک توانایی در مقابل ناتوانی و عجز است، به خودی خود، یک کمال و خیر محسوب می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۸، ص ۱۵۵). البته قدرت از جهت فراهم‌نمودن اعمال اختیار آدمی و خارج‌نمودن او از عجز و ناتوانی یک خیر محسوب شود، اما الزاماً به معنای نادیده‌گرفتن عواقب سوء استفاده از آن نخواهد بود؛ همچنان‌که امام خمینی علیه السلام «به ظرافت میان قدرت و قدرت‌طلبی تمایز قائل شده و معتقدند اگر چه قدرت ذاتاً خیر و کمال است، ولی قدرت‌طلبی که ریشه در حبّ نفس دارد، مذموم است؛ چرا که در آن، قدرت برای نفس قدرت، خواسته می‌شود و این‌گونه طلب‌کردن قدرت، همان حبّ جاه است که روایات^۵ بسیاری در مذمت آن وارد شده است» (بهادری، ۱۳۸۷، ص ۱۴).

بنابراین، بر خلاف آنچه ادعا شده که «قدرت در ذات خویش گرایش به طغیان و تعدّی داشته و در صورت عدم کنترل به فساد می‌انجامد» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰)، می‌توان گفت وصف «قدرت‌طلب» عارض بر نفس انسان است که سر منشاء هر فساد و تباهی است و قدرت، تنها ابزاری است که در مسیر تأمین این خواهش

نفسانی، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد.

البته ممکن است گفته شود اینکه ما خود قدرت را بالذات مذموم ندانیم، بلکه قدرت‌طلبی عارض بر نفس حاکمان را عامل استبداد و خودکامگی حکومت‌ها قلمداد نماییم، نافی اندیشه تفکیک قوا نخواهد بود؛ همانطور که «راسل» معتقد بود، تمامی انسانها قدرت‌طلب بوده و میل به استیلاء و برتری‌جویی و تحمیل اراده [خود به دیگران را] دارند (راسل، ۱۳۶۷، ص ۳۲)، از این جهت، کاملاً منطقی خواهد بود که ما بگوییم قدرت، ابزاری است در اختیار شهروندان تا به واسطه آن خوی قدرت‌طلب خود را ارضاء نمایند و این مسیر، نتیجه‌ای جز استبداد و خودکامگی برای جامعه دربر ندارد. بنابراین، باید این ابزار تا حد ممکن، کنترل و چه بسا با انشقاق به واحدهای کوچک‌تر تضعیف گردد.

در پاسخ به این ادعا باید به این نکته توجه داشت: اینکه ما نگرشی کاملاً منفی نسبت به انسان داشته باشیم و انسان را موجودی ذاتاً شرور و در پی هوس‌رانی و برتری‌جویی قلمداد نماییم با موازین و مبانی انسان‌شناختی فرهنگ و تمدن شرقی و اسلامی سازگاری تامی ندارد. در حقیقت، انسان موجودی است که می‌تواند به نحو توأمان، دارای صفات پسندیده و نکوهیده باشد و اگر صفت ناشایستی، چون خوی خودکامگی بر نفس انسان قابلیت عارض شدن داشته باشد، همزمان نفس انسان به صفات شایسته‌ای، همچون ایثار، محبت و نوع‌دوستی نیز تمایل دارد.

همچنین انسان می‌تواند با گذراندن مراحل تربیت و تهذیب، ملکه نفسانیه تقوا و عدالت را بر نفس خود مسلط نماید. البته این به معنای نفی کامل خطاهای انسان و نادیده گرفتن صفات رذیله عارض بر نفس او نخواهد بود، لیکن داشتن نگرشی کاملاً منفی به انسان و توصیف او به مثابه حیوانی که به دور از هرگونه شعور و فضیلت در حیات مادی خود بر مسیر غرایض حیوانی حرکت می‌نماید و هر نعمت و امکانی را در مسیر شنائت و پلیدی به کار می‌گیرد، چندان با حقیقت وجود آدمی و مبانی شناخت این اشرف مخلوقات الهی سازگار نمی‌باشد؛ به خصوص که چنین نگاهی در حوزه انسان‌شناسی می‌تواند تا تنزل دادن حیات اجتماعی انسان به مثابه تعامل بر مبنای قانون

جنگل پیش رود و حیثیت و کرامتی برای انسان باقی نگذارد.

ممکن است هواخواهان نظریه قدرت ثلاثی در پاسخ به این ایراد، ادعا نمایند که مبنای انسان‌شناختی نظریه تفکیک قوا این نیست که انسان، ذاتاً فاسد یا مفسد است، بلکه این است که طبع انسان و نه ذات او گرایش به فساد دارد؛ چنانکه در برخی آیات قرآن کریم و روایات ائمه معصومین به این مسأله اشاره شده است؛ آیاتی همچون آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (علق (۹۶): ۷-۶) و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «من ملک استأثر» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰)، چنین وضعیتی، اقتضای آن را دارد که برای جلوگیری از فساد احتمالی صاحبان قدرت، راهی اندیشیده شود. یکی از راه‌ها همان توزیع قدرت و قراردادن قدرتها در برابر یکدیگر است که در اندیشه مونتسکیو، مطرح شده است.

اگر چه پاسخ مذکور، تلاش دارد با تمسک به ادبیات دینی و بازپردازش مبانی انسان‌شناختی نظریه تفکیک قوا؛ یعنی آنچه که ایده‌پردازان این نظریه در مغرب‌زمین، کمتر به آن پرداخته‌اند را به‌عنوان نقطه کانونی توجیه و موجه‌سازی آن مورد استفاده قرار دهند، ولی در نهایت به‌نظر می‌رسد نتوانسته‌اند موفقیت شایان توجهی در موجه‌سازی این ایده به‌دست آورند؛ چرا که در چالش ضرورت وجود حکومت قدرتمند و استبداد سیاسی حاکمان، مسأله محل بحث آن است که قدرت به‌واسطه طبع قدرت‌طلب انسان، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و لازم است راهکاری به‌منظور مقابله با این سوء استفاده ارائه نماییم. حال آنکه پیشنهاد ایشان؛ یعنی تقسیم قدرت و ناکارآمد نمودن آن به‌مثابه اقتدار نهایی، نه یک راه حل، بلکه در واقع، پاک‌کردن صورت مسأله است. در حقیقت، به‌جای آنکه راهی به‌منظور تأدیب نفس انسان (کنترل درونی) و کنترل اقدامات ناشی از طبع نامبارک قدرت‌طلبی او (کنترل بیرونی) ارائه نماییم، سعی شده قدرت به‌مثابه اقتدار نهایی را که موضوع مورد سوء استفاده حاکمان قرار می‌گیرد منتفی سازیم؛ حال آنکه وجود قدرت برتر و انسجام‌یافته، فلسفه وجودی حکومت‌ها و پاسخی به نیاز ضروری حیات جمعی انسان می‌باشد.

به‌علاوه اینکه برخی از شهریاران - هر چند قریب به اتفاق ایشان - در استفاده از

قدرت، طریق خطا را در پیش گرفته‌اند، دلیلی بر حقانیت زایل نمودن اقتدار و یکپارچگی قدرت در جامعه نخواهد بود؛ چرا که اصولاً قدرت، ابزاری است در اختیار حاکمان تا از این طریق و به‌نحو مطلوب به وظایف خود؛ یعنی تأمین نظم و امنیت و تمشیت امور عمومی اقدام نمایند. اساساً تضعیف این ابزار، نتیجه‌ای جز ناتوانی یا حداقل‌کندی در انجام وظایفی که تأمین آنها فلسفه ذاتی تشکیل حکومت در جوامع می‌باشد، در پی نخواهد داشت.

در توجیه بهتر این استدلال، کافی است تصور کنید که در شهری به جهت ضرورت تأمین نظم و امنیت، اقدام به تشکیل نیروی پلیس گردد و از آنجا که در برخورد با اشرار و مجرمان، پلیس نیازمند در اختیار داشتن ابزارهای مناسب می‌باشد، سلاحهایی نیز در اختیار مأموران مذکور قرار داده شود، اما پس از مدتی به دلایل مختلف از جمله عدم مهارت یا سوء استفاده در به‌کارگیری این سلاحها، خساراتی به شهروندان وارد گردد، در این حالت آیا باید حکم به جمع‌آوری سلاح از دسترس نیروهای امنیتی نمود و به ایشان صرفاً اجازه استفاده از ابزارهای خفیف‌تر را داد؟ یا اینکه لازم است، ضمن برخورد عاقلانه با این مسأله، اولاً: در استخدام و به‌کارگیری نیروهای مذکور تجدید نظر نمود و ثانیاً: دوره‌هایی جهت کسب مهارت لازم در به‌کاربردن اسلحه برای این نیروها برگزار نمود و ثالثاً: با تعیین ترتیباتی، عملکرد ایشان را مورد نظارت قرار داد تا در صورت مشاهده سوء استفاده‌های احتمالی، ضمن تلاش برای رفع آثار این اقدام سوء، ایشان را از حضور در این جایگاه محروم نمود؟

با توجه به توضیحات پیش‌گفته به‌نظر می‌رسد بهتر آن است که به‌جای تضعیف قدرت به‌مثابه ابزار در اختیار حاکمان، راهکارهای مناسبی با هدف کنترل خوی خودکامگی و هوسرانی ایشان ارائه نماییم. شاید بهتر باشد حاکمان شایسته‌تری برگزینیم که به‌واسطه تخلق به صفات باطنیه و نفسانیه‌ای چون تقوا و عدالت، همیشه بر مدار نوعی کنترل درونی و حس مسؤولیت اخروی، مشی نمایند و همچنین فرهنگ و سازوکارهای نظارتی حاکم بر روابط شهروندان و شهروندان را بر طریق حق و عدالت ترسیم نماییم تا از این طریق، همیشه حاکمان، خود را در برابر شهروندان، پاسخگو

بدانند و از پاسخگویی و ضرورت موجه‌سازی اقدامات خود مفر و گریزگاهی نداشته باشند.

بر این اساس، به نظر می‌رسد آنچه در قالب تئوری تفکیک قوا، مطرح گردیده است اولاً: بر مبنای نظریات دهری‌مآبانه در حوزه انسان‌شناسی و تحلیل نادرست از قدرت بنا نهاده شده است؛ به نحوی که اصل را بر نفی هرگونه اقتدار و برتری، نسبت به فردیت افراد و شهروندان قرار داده‌اند. مگر اینکه به ضرورت و از سر ناچاری به پذیرش حداقلی از اقتدار مجبور گردند. بر همین اساس، در نظام هنجاری حاکم بر مغرب‌زمین، نه تنها اقتدار حکومت‌ها نسبت به شهروندان، بلکه هر نوع اقتدار انسانی دیگر از جمله اقتدار مرد نسبت به همسرش و اقتدار والدین نسبت به فرزندانشان، تضعیف و چه بسا زایل گردیده است.

ثانیاً: پذیرش و اعمال نظریه تفکیک قوا در عمل نیز نمی‌تواند نتیجه‌ای جز ناکارآمدن تلاش حکومت‌ها در تأمین اقتضائات زیست جمعی و مدیریت امور عمومی جوامع داشته باشد. شاید به همین جهت است که در عصر حاضر، کشورهای واردشده در عرصه رقابت‌های بین‌المللی، عموماً با هدف افزایش کارآمدی و توانمندیهای رقابتی خود سعی در ایجاد وحدت و تقویت اقتدار نهایی حاکمیت در بین نیروها و نهادهای سیاسی خود به واسطه افزایش اختیارات یکی از قوای سه‌گانه و به خصوص قوه مجریه می‌نمایند و یا اینکه به واسطه سازوکارهای سیاسی از جمله تشکیل و ساماندهی احزابی قدرتمند، عملاً کارکرد نظریه ساختاری تفکیک قوا را به صفر نزدیک می‌نمایند.

خطای تاریخی در مدل‌سازی نظریه تفکیک قوا

چالش دیگری که امروزه یک هواخواه تفکیک قوا با آن مواجه است، پاسخ به پرسش از چرایی تفکیک قدرت به سه بخش است. اگر اندکی با خود بیندیشید و ققنوس تحلیل ذهن‌تان را اذن دهید تا در ماورای حصار اندیشه‌های تقدیس‌شده کلاسیک، پرواز نموده و اوج گیرد، شما نیز از خود خواهید پرسید که به راستی چرا

باید سه قدرت در حکومت از یکدیگر متمایز شده و استقلال بخشیده شوند؟ آیا بهتر نبود که تعداد نهادهای اعمال‌کننده اقتدار حکومت را بیش از سه قوه مقرر می‌نمودیم تا شاید هیولای حقیقت‌خوار قدرت - به باور یک متفکر لیبرال - بیش از این در حصار کنترل و محدودیت اسیر گردد؟

در مسیر پی‌جویی از پاسخ پرسش فوق، لازم به یادآوری است که مونتسکیو به مثابه نظریه‌پرداز اصلی اندیشه تفکیک قوا در مسیر تحقق سودای آزادی‌پرستی خود با یک چالش تئوریک مواجه بود. او همچون اندیشمندان کلاسیک حوزه اندیشه سیاسی، باور داشت که قدرت به مثابه یک حقیقت اجتماعی را نمی‌توان تجزیه نمود (Laurence, 2005, p.424). بر این مبنا، تلاش برای تقسیم قدرت در ساختار حکومت می‌توانست به‌نوعی به رؤیای‌پردازیهای شاعرانه شباهت داشته باشد تا نظریه‌پردازیهای حکیمانه.

اما مشاهده وضعیت ساختاری حکومت وقت انگلستان بارقه‌های تازه‌ای در ذهن این اندیشمند پدید آورد. مونتسکیو گمان می‌کرد در انگلستان سه بازیگر عمده و البته مستقل در صحنه اجتماع، اعمال قدرت می‌نمایند. در این برداشت، پارلمان با وضع قواعد و هنجارهای قانونی، اولین حلقه از بازیگران این قدرت بود. همچنین پادشاه و ساختارهای زیر نظر او، دومین و البته اصلی‌ترین کنشگران سیاسی اعمال‌کننده قدرت در انگلستان، قلمداد می‌گردیدند که ضمن اجرای قوانین مصوب پارلمان به مدیریت و هدایت جامعه، اقدام می‌نمودند و در نهایت، محاکم قضایی، آخرین هنروران عرصه نمایش قدرت در انگلستان بودند.

این برداشت، باعث شد تا مونتسکیو را معتقد سازد که در عرصه حکومت، سه‌گونه تقریباً متمایز از قدرت؛ یعنی تقنین، اجرا و قضا وجود دارد که البته هیچ‌کدام از این سه قدرت را نمی‌توان در درون خود تقسیم نمود و ذاتاً هر کدام، ماهیتی یکپارچه دارند، لکن می‌توان بدون اینکه در پی تجزیه هر یک از این سه قدرت باشیم، نقش‌آفرینی در هیئت هر کدام از آنها را بر عهده یکی از ساختارهای حکومت قرار داد (Ibid, 2005, p. 421-428).

در حقیقت، مونتسکیو مبانی اخذشده از اندیشه دو قوه‌ای جان لاک را به باور خود با واقعیات و ساختار نظام سیاسی انگلستان، تطبیق داد و اوزانی ثلاثی را برای سروده‌های خود در مسیر آزادی‌خواهی، پردازش نمود. این فهم از تفکیک قوا همان خوانشی است که در عصر جدید نیز کماکان اصلی‌ترین توصیف از اندیشه مذکور به حساب می‌آید (Madison, 1999, p.271).

بر اساس باور قائلین این اندیشه، تمامی شئون و وظایف محوری هر حکومت را می‌توان به سه کارکرد اصلی تقنین، اجرا و قضا تقسیم‌بندی نمود که با توجه به فهم قائلین به تفکیک قوا از مفهوم قدرت، تلفیق این سه کارکرد، تعریف دقیق استبداد است (Calabresi and J. Larsen, 1994, p.1117-18). بر این اساس، به باور یک تفکیک‌گرا، آشکارترین توصیف از استبداد و خودکامگی را می‌توان به وضعیتی منتسب نمود که همه قوای تقنینی، اجرایی و قضایی در دست یک نفر یا یک نهاد جمع گردیده است (Madison, 1999, P.260; See also, Wood, 1969, p.451-52) و بر مبنای همین نگرش است که تفکیک قوا منحصراً در هیئت ساختار سه‌گانه قدرت، تجلی یافته است. لذا دولتی که مبتنی بر اندیشه تفکیک قوا می‌باشد، بایستی سه شاخه حکومتی داشته باشد و هر یک از شاخه‌ها یکی از کارکردهای حکومت را اعمال نمایند (Vile, 1998, P. 14).

به نظر می‌رسد تحلیلی که مبنای اندیشه فوق قرار گرفته از تجربه و درک سطحی مونتسکیو از نظام حقوقی انگلستان، ناشی شده است. او می‌پنداشت آنچه در انگلستان بستر ساز کنترل مجاری اعمال اقتدار سیاسی حاکمان شده و در عمل به نحو کم و بیش مطلوب‌تری از نظام حکومتی فرانسه، موفق به تأمین حقوق و آزادیهای فردی و عمومی شده است، وجود نهادهای سه‌گانه اعمال‌کننده قدرت به نحو مستقل از یکدیگر می‌باشد؛ حال آنکه در نظام حقوقی و سیاسی انگلستان چه بسا فراتر از ساختارهای حکومتی، عرفهای سیاسی و کارکردهای مشابه و موازی کنشگران عرصه قدرت و البته نقش‌آفرینی رویه قضایی در راستای تفسیر مناسب قانون، سهم به‌سزایی در ایجاد تناسب و تعادل در نظام حکومتی این کشور ایفا می‌نماید (Laurence, 2005, p. 419-451).

در حقیقت، آنچه در انگلستان، منجر به تأمین غایات مطلوب مونتسکیو شده بود،

تفکیک صلاحیت‌های حکومتی به سه شأن خاص و اعمال هر یک توسط نهادهای مستقل نبوده است، بلکه بسیاری از نرّمها و هنجارهای نانوشته و حتی گاه، فهم‌ناشدنی از آداب و بایسته‌های رفتار و مشی حاکمان در تمدن حقوقی انگلستان وجود داشته است که به ایجاد یک فرهنگ حکمرانی خاص، منجر گردیده است؛ فرهنگی که با توجه به بسترهای تاریخی و ارزشی جامعه سیاسی انگلستان در مسیر وصول به اهدافی چون تأمین حقوق و آزادیهای مشروع فردی و اجتماعی مؤثر بوده است (بارنت، ۱۳۸۶، ص ۷۲-۵۳).

به‌علاوه بر خلاف آنچه سالها، معتقدین به نظریه تفکیک قوا در کتب و مجامع عمومی از آن، تحت عنوان رویکرد پارلمانی یا تفکیک قوای نسبی، یاد می‌نمودند و مصداق اجلای آن را حکومت انگلستان معرفی می‌کردند، اساساً حکومت انگلستان، حکومتی مختلط و نه تفکیک‌شده است که در بسیاری از موارد، نهادها و ساختارهای حکومت به‌نحو مشترک و حتی در قالب سازوکارهای دورگونه به اعمال قدرت می‌پردازند.

باید گفت آن‌چنان که تفکیک‌گرایان منصف، پس از جنگ جهانی دوم، اعتراف نمودند، نظام حکومتی انگلستان، نه‌تنها نوعی از حکومت تفکیک‌شده به‌معنای نسبی آن نیست، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل حکومت‌های تفکیک‌شده قرار گرفته است (فلدمن، ۱۳۸۹، ص ۴۹۰-۴۸۹)، تا جایی که حتی برخی از صاحب‌نظران، به صراحت حکومت انگلستان را حکومتی مختلط دانسته‌اند که در آن اشتراک و نه تفکیک قوا، مبنای ساماندهی قدرت و ساختارهای سیاسی قرار گرفته است (بارنت، ۱۳۸۶، ص ۲۹ و ۵۳).

ناکارآمدی تفکیک قوا در نفی استبداد

افزون بر مدل‌سازی نادرست، نظریه تفکیک قوا، آمیخته با خطای بزرگ تحلیلی دیگری نیز می‌باشد که مانع از کارآمدی نظریه مذکور در مسیر کنترل قدرت حاکمان می‌گردد. تحلیل نادرست مذکور آن است که خودکامگی را به‌مثابه آن دانسته‌اند که بازیگران عرصه قدرت به اعمال بیش از یک قسم از قدرت، اقدام نمایند. بنابراین، به باور

تفکیک‌گرایان با منع ورود بازیگران عرصه قدرت، به نقش‌های پیش‌بینی‌شده برای دیگر کنشگران می‌توان به نفی استبداد و خودکامگی امید داشت (Madison, 1999, p. 271).

ظاهراً این تحلیل، مبتنی بر یک فهم غیر حقوقی از مفهوم قدرت بوده است؛ چرا که قدرت، معادل توانایی انجام عمل، قدرت انجام دادن کاری یا تأثیر بر بعضی امور نسبت به فرد دیگری تعریف شده است (WEBSTER'S NEW INTERNATIONAL DICTIONARY, 1934, p. 1936).

در این دیدگاه، واژه قدرت به کارکردهای سه‌گانه حکومت اشاره دارد و مقصود از قدرت «بیش از حد»، آن وضعیتی خواهد بود که یکی از قوای حکومتی، کارکردهایی را بیش از آن مقداری که به آن محول شده است، اعمال نماید (Magill, 2000, p.32).

تبیین فوق از قدرت و استبداد، همان تقریر کلاسیک مونتسکیو از استبداد است (Madison, 1999, P.271) و البته پس از او نیز کم نیستند صاحب‌نظرانی که مبنای دیدگاه خود را در این حوزه جست‌وجو نموده و قدرت تفکیک‌شده در ساختار حکومت را در اندیشه و آثار خود بر این مبنا تصویر نموده‌اند (Brown, 1991, P.1515)؛ اگر چه این صاحب‌نظران تفاوت‌هایی را در تبیین جزئیات نظریات خود نسبت به خالق این نظریه و البته نسبت به یکدیگر داشته‌اند، اما گویی که تقریرهای متعدد ایشان از نظریه تفکیک قوا، صورت‌گیری‌هایی است با طراحی یکسان، ولی رنگ‌آمیزی متفاوت.

وفاداران و هواخواهان افراط‌گرای این نظریه تا جای امکان، میل به تقسیم حوزه‌های صلاحیتی قوای سه‌گانه و استقلال‌بخشیدن در انجام هر یک از کارکردهای محول‌شده به ایشان را دارند و از آنجایی که مونتسکیو، بیش از دیگر متفکران به این مبنا وفادار بوده و قانون اساسی آمریکا نیز نسبت به قوانین اساسی دیگر، استقلال بیشتری برای هر یک از قوای سه‌گانه فراهم آورده است، برخی از نویسندگان، مدعی شده‌اند مونتسکیو، بیشترین تأثیر را بر شیوه تفکیک قوای آمریکایی داشته است (McDonald, 1985, P.80). این در حالی است که به نظر می‌رسد تفکیک‌گرایان، فهم صحیحی از مفهوم قدرت در حوزه اندیشه سیاسی نداشته‌اند؛ چه آنکه پیش از این گفتیم که تعریف قدرت در معنای لغوی و عام کلمه، به صرف هرگونه توانایی انجام

کار اطلاق می‌گردد؛ حال آنکه در ادبیات حقوقی، قدرت به معنای اقتدار، صلاحیت یا حق انجام یا عدم انجام امری به وسیله فردی نسبت به فردی دیگر می‌باشد (WEBSTER'S NEW INTERNATIONAL DICTIONARY, 1934, p. 1936).

قدرت در این مفهوم، تکامل معنایی یافته و به مثابه صلاحیت حکومت کردن و اعمال اقتدار سیاسی، نسبت به تابعان به کار گرفته می‌شود (Ibid).

بنابراین، اگرچه تفکیک کارکردهای حکومت و واگذاری هر یک به نهادهای سه‌گانه، قلمرو موضوعات در صلاحیت هر یک از مقامات و نهادهای کشور را محدود می‌نماید، ولی مطلقاً به معنای محدود شدن اقتدار قوای سه‌گانه در حیطه کارکرد تخصصی ایشان نخواهد بود؛ به خصوص که در اندیشه اصیل تفکیک قوا، بر استقلال قوای سه‌گانه و نفی هرگونه اختلاط در حیطه صلاحیت‌ها تأکید فوق‌العاده‌ای شده است. بر این اساس، هر قوه در اعمال صلاحیت‌های خود به نحو انحصاری و بر مبنای صلاحیت خود، اقدام خواهد نمود. برای مثال؛ اگر چه نمایندگان مجلس، صلاحیت اعمال اقتدار قضایی و اجرایی حکومت را ندارند، ولی در حوزه قانون‌گذاری و جعل قاعده‌های حقوقی، صلاحیتی تام داشته و علی‌القاعده قوای دیگر را امکان مداخله در تصمیمات نهایی مجلس به مخالفت با قوانین مصوب و در نتیجه، زمینه کنترل سوء استفاده‌های احتمالی اعضای پارلمان از این صلاحیت را ندارند. همچنین است اعمال کارکردهای دیگر، توسط قوای قضائیه و مجریه. بنابراین، خالی از وجه نخواهد بود که بگوییم تفکیک کارکردی قوا، یک دیکتاتور مستبد را به سه دیکتاتوری متفاوت و مستقل از یکدیگر تبدیل می‌نماید. تأمل در مفهوم استبداد، به مثابه خودرأیی و خودکامگی (معین، ۱۳۸۸، ذیل واژه استبداد) نیز مؤید این برداشت خواهد بود.

افزون بر مراتب پیش‌گفته، در حالی که هواخواهان کوی تفکیک، توانایی تمیز میان این سه نوع قدرت حکومتی را پیش‌فرض می‌گیرند و اجرای مطلوب تفکیک قوا را به تضمین استقلال تام و کامل قوای سه‌گانه حکومتی از یکدیگر منوط می‌دانند و هرگونه اختلاط در شرح وظایف نهادها، نافی کارکرد حداکثری اندیشه تفکیک قوا قلمداد می‌گردد (Vile, 1998, P.14)، باید پرسید معیار تقسیم و تعیین صلاحیت‌های قوای

سه‌گانه در حکومت چه خواهد بود؟ تعیین این معیار در تداوم حیات نظریه تفکیک قوا، بسیار ضروری است؛ چرا که در غیر این صورت، این اقتدار، تقسیم‌ناشده باقی می‌ماند و صحبت از تفکیک قوا سخنی گزاف خواهد بود (Lawson, 1990, P.857-858).

به نظر می‌رسد بازشناسی حوزه صلاحیت قوای سه‌گانه و معیار تبیین مرزهای آن، خود بحری است بی‌کرانه که بسیاری از محققان در سودای یافتن ساحل حقیقت، در آن سرگردانند (Lawson, 1994, P.1238). به عقیده منتقدان اندیشه تفکیک قوا، علی‌رغم تحقیقات و تلاشهای متعدد صاحب‌نظران تفکیک‌گرا در پردازش معیار مناسب تبیین قلمرو صلاحیت‌های سه‌گانه حکومتی، همچنان مناقشه در معیار تقسیم سه‌گانه قدرت پا برجا می‌باشد (Gwyn, 1989, P. 263).

بر همین اساس، برخی از صاحب‌نظران با نگرشی تازه به مفهوم استبداد و خودکامگی، سعی نموده‌اند با پردازش الگوی حکومتی مبتنی بر نهادها و ساختارهایی با صلاحیت‌های موازی و مشترک، امکان متعادل‌نمودن سازوکار اعمال قدرت در جامعه را به دور از استبداد و خودکامگی فراهم آورند. به عقیده این گروه از صاحب‌نظران، قدرت را می‌توان توزیع کرد، بدون آنکه بر سه نوع متفاوت از قدرت حکومتی، اصرار داشت. برای مثال، قوای مقننه دو مجلسی یا چندمجلسی؛ نمونه‌هایی از این نوع، توزیع قدرت هستند که به نحو مؤثرتری نسبت به نظامهای تک‌مجلسی، موفق به کنترل استبداد پارلمانی شده‌اند. فدرالیسم نیز نمونه دیگری از تقسیم متوازن قدرت است؛ به طوری که در آن، قدرت در سطح گسترده‌ای توزیع شده است، بدون اینکه الزاماً نوعی تمایز کارکردی در وظایف به عمل آمده باشد (Magill, 2000, p.62).

بر مبنای این دیدگاه، نظریه نظام سیاسی متوازن با صلاحیت‌های مشترک، می‌تواند بدون اینکه مستلزم ازهم‌گسیختن ساختار حکومت باشد، (Farina, 1989, p.488-96) به واسطه ایجاد سازوکارهای متعدد برای بازبینی تصمیمات و اقدامات حاکمان و فراهم‌نمودن راهکارهای عملی برای کنترل ماهوی تصمیمات هر نهاد توسط نهادی دیگر، از استبداد و خودکامگی حاکمان جلوگیری نماید (Magill, 2000, p.20).

البته ممکن است که تفکیک‌گرایان در پاسخ به این انتقادات ادعا نمایند همچنانی که

«جمیز مدیسون» پیشنهاد نموده است، می‌توان با مقرر نمودن سازوکارهای رقابتی در درون نظریه تفکیک قوا ابزارهای لازم برای کنترل تصمیمات هر یک از مقامات را توسط سایر ارکان حکومت فراهم نمود (Madison, 1999, P.289-90). در پاسخ به این ادعا باید توجه داشت همین مسأله، خود دلیلی بر نقص نظریه تفکیک قوا است؛ چرا که پیش از این گفته شد بنا بر اصول اولیه اندیشه تفکیک، باید ساختار یک نظام سیاسی بر اساس قواعد ثابتی که به موجب قانون اساسی مقرر گردیده است در قالب سازوکار سه‌قوه‌ای ساماندهی شود (Lawson, 1990, P.859-60) و پس از آن هرگونه ابهام در حوزه‌های صلاحیتی مشترک بین این سه‌قوه را به واسطه رجوع به قواعد مذکور به نحوی که تعارض و اشتراک در صلاحیت‌ها مرتفع گردد، حل و فصل نمود (Merrill, 1991, P.230).

اگر چه در این نوشتار، دعوا بر نقد کارکردی نظریه تفکیک قوا نداشته‌ایم که البته این موضوع نیز خود حدیث مفصلی است، لکن در تکمیل مباحث پیش گفته، شایسته است تصریح نماییم که منصرف از بحث‌ها و استدلال‌های نظری و قلت و ان قلت‌های بی‌پایان در نقد و رد نظریه تفکیک قوا، به واسطه توجه به تجربیات نظام‌های حکومتی مبتنی بر اندیشه تفکیک قوا در عرصه عمل، ناکارآمدی و نواقص کارکردی نظریه تفکیک قوا بیش از پیش اثبات می‌گردد. کافی است با اندکی تأمل و البته تیزبینی به چالش‌های حقوقی شکل گرفته در رویه عملی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در چند دهه اخیر، نظر شود. به راستی، هیچ حوزه‌ای از مسائل حقوقی به میزانی که مسأله تعارضات و تنافی‌های صلاحیتی قوای سه‌گانه و نهادهای ملحق و مرتبط به هر کدام، موضوع چالش‌های حقوقی نظام ما نبوده است. البته ممکن است افراط‌گرایان در هواخواهی از فسانه تفکیک، واقعیات مذکور را بر عدم بلوغ و تکامل نظام حقوقی ما و رویه‌های شکل گرفته در مسیر اعمال اقتدار و صلاحیت‌های هر یک از قوای سه‌گانه قلمداد نمایند. این در حالی است که توجه به تجربیات و رویه‌های شکل گرفته در نظام‌های حقوقی غربی از جمله ایالات متحده آمریکا و مباحث مطرح در عالی‌ترین سطوح سیاسی و آکادمیک این کشورها در خصوص مسأله تفکیک قوا و تعارض

صلاحیت‌های هر یک از قوای سه‌گانه بیش از پیش، ما را با ناکارآمدی و ابهام در نظریه تفکیک قوا، مواجه می‌نماید.^۶

نتیجه‌گیری

اگر چه نظریه تفکیک قوا، حاصل تحولات و نوآوریهای عصر کلاسیک اندیشه سیاسی می‌باشد و تا به امروز جایگاه خدشه‌ناپذیری در ساماندهی ساختارهای حکومتی در نزد صاحب‌نظران لیبرال داشته است؛ با این حال، به‌نظر می‌رسد تفکیک قوا نیز همچون بسیاری دیگر از نظریات برآمده از اقتضائات سیاسی و اجتماعی عصر خود، با محدودیت‌ها و نارسایی‌هایی مواجه می‌باشد.

نظریه مذکور، علی‌رغم اختصاص دادن بخش قابل توجهی از تحقیقات محققان و تلاشهای صاحب‌نظران برای تکمیل آن، همچنان با اشکالات عمده‌ای مواجه است که بخشی از ایرادات وارد بر نظریه مذکور؛ اعم از فهم نادرست از قدرت، انحراف از مبانی صحیح انسان‌شناسی، اشتباه در مدل‌سازی نظریه، ابتدائی بر تحلیل ناصحیح از استبداد و راهکارهای مقابله با آن در این مقاله، مورد تحلیل قرار گرفت، اما مجال اندک این تحقیق نمی‌تواند تمامی انتقادات وارد بر نظریه تفکیک قوا را پوشش دهد؛ ایراداتی که طرح آنها امروزه در مغرب‌زمین باعث گردیده است تا اندیشمندان، پردازش نظریات جایگزین برای اندیشه تفکیک قوا را وجه همت خویش قرار دهند.

حقیقت تلخ دیگری که تفکیک‌گرایان باید آن را بپذیرند آن است که علی‌رغم تمامی تلاشهای صورت گرفته در عرصه نظریه‌پردازی به منظور ایجاد توازن و تعادل در میان سه قوه، در عرصه عمل، داستان به نحو دیگری است و معمولاً یکی از قوای سه‌گانه با استفاده از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جوامع، برتری و تحکیم خود را بر دو قوه دیگر تحمیل می‌نماید؛ این خود بازگشت به نقطه آغاز دغدغه‌های تفکیک‌گرایان است.

به‌علاوه، ابتدائی نظریه تفکیک قوا بر اقتضائات، ارزشها و فهم محدود به اندیشه‌های قرن نوزدهم و بسترهای تاریخی جوامع لیبرال مغرب‌زمین، داشتن نگرش انتقادی بر

مبنای اقتضائات حال حاضر و البته بر پایه بنیادهای اندیشه اسلامی و بومی جامعه ما را دو چندان می‌نماید. این در حالی است که در ادبیات علمی موجود به زبان فارسی، تعداد بسیار ناچیزی از تحلیل‌های انتقادی، نسبت به نظریه تفکیک قوا را می‌توان سراغ گرفت که این خود جای بسی تأمل و تأثر است.

کوتاه سخن آنکه، ضمن حفظ احترام برای تمامی اندیشمندانی که با دغدغه‌ای ارزشمند در تکامل و ترویج نظریه تفکیک قوا تلاش نموده‌اند، به نظر می‌رسد باید نظریه‌پردازیهایی نوینی را بر پایه ارزشها و اندیشه‌های بومی جامعه خود و ضمن در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی نظامهای حکومتی نوین به منظور فراهم آوردن نظریه‌ای جایگزین برای اندیشه رو به افول تفکیک قوا، وجهه همت خویش قرار دهیم.

یادداشت‌ها

1. Montes quieu.

2. John Locke.

3. Phobia.

۴. در لسان عرب، قدرت «ظرفیت واقعی و حدّ نهایی و کامل هر چیز» است (طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۶، القدرة). انگلیسی‌زبانان نیز «قدرت» یا Power را همسنگ واژه‌هایی چون Authority and force و به معنای زور، استعداد و توانایی انجام کار (Longman, 2005, P.321) و آنچه که دارای کنترل یا تأثیر است می‌فهمند (Oxford, 2000, P.215). در نزد فارسی‌زبانان نیز «قدرت»، مفاهیم مشابهی چون زور، برتری، نیرو، اقتدار، سلطه و اراده (آریان پور، ۱۳۶۶، ص ۱۶۱۹)، «توانستن» و «توانایی داشتن» را افاده می‌نماید (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۳۶، قدرت). به عقیده برخی، قدرت آن است که صاحب قدرت، امری را تحت تأثیر قرار دهد (معین، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۹۷).

۵. برای آگاهی از این روایات ر.ک: الکلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

6. See: Clinton v. Jones, 520 U.S. 681 (1997) & Clinton v. New York, 524 U.S. 417 (1998) & Rebecca L. Brown, Separated Powers and Ordered Liberty, 139 .PA.L.REV. 1513, 1517 (1991) & United States v.

Lopez, 514 U.S. 549 (1995) (invalidating Gun-Free School Zones Act as beyond the scope of Congress' commerce power); see also *Symposium: Reflections on United States v. Lopez*, 94 MICH.L.REV. 533 (1995) & *Marbury v. Madison*, 1 Cranch (5 U.S.) 137 (1803) & *17Panama Refining Co. v. Ryan*, 293 U.S. 388 (1935) (striking down provision of the National Industrial Recovery Act as impermissible delegation of lawmaking power to the President); *A.L.A. Schechter Poultry Corp. v. United States*, 295 U.S. 495 (1935) (same); *Yakus v. United States*, 321 U.S. 414 (1944) (upholding delegation of price control authority to the Office of Price Administration); see also *Symposium: The Phoenix Rises Again: Nondelegation Doctrine from Constitutional and Policy Perspectives*, 20 CARDOZO L.REV. 731-1018 (1999).

منابع و مأخذ

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۳، ۱۳۷۱.
۲. اخوان کاظمی، بهرام، «نظارت بیرونی در نظامهای سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۳۳، پاییز ۱۳۸۳.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ ۲، ۱۳۷۹.
۴. امیر ارجمند، اردشیر، جزوه حقوق اداری (۱)، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۸۱-۸۰.
۵. بارنت، اریک، مقدمه‌ای بر حقوق اساسی، ترجمه عباس کدخدایی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۶.
۶. بهادری، علی، روابط میان قوا در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با نگاهی به نظریه کنترل و تعادل قوا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷.
۷. بوشهری، جعفر، مسائل حقوق اساسی، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، (ج ۴ و ۵)، تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۲، ۱۳۸۱.

۹. راسل، برتراند، قدرت، ترجمه نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی، چ ۲، ۱۳۶۷.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، (ج ۱۱، ۱۴ و ۳۶)، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۳.
۱۱. دوورژه، موريس، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: جاویدان، ۱۳۵۸.
۱۲. فلیپ فلدمن، ژان، «تفکیک قوا و مشروطه‌گرایی؛ افسانه و واقعیت یک دکترین و نقدهای آن»، مجله تحقیقات حقوقی، ترجمه اسدالله یاورى، ش ۵۲، ۱۳۸۹.
۱۳. قاضی، ابوالفضل، «شأن نزول تعادل قوا و نزول شأن آن»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۵، سال ۱۳۵۰.
۱۴. صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم شیرازی، مفاتیح الغیب، تعلیقات مولی علی نوری، تصحیح و مقدمه از محمد خواجهوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، (ج ۱، ۴ و ۶)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۲، ۱۴۰۸.
۱۶. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۸. لوکس، استیون، قدرت، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۹. معین، محمد، فرهنگ فارسی، (ج ۲ و ۶)، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۱۰۰، ۱۳۸۸.
۲۰. نبوی، سیدعباس، فلسفه قدرت، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت): قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
21. Marc W. Kruman, **Between Liberty And Authority**, Publisher: Univ of North Carolina Pr (1997) ,
22. Baron De Montesquieu, **The Spirit Of The Laws**, London: J. Nourse & P. Vaillant, 1773, fifth edition
23. Saikrishna Prakash, **The Essential Meaning of Executive Power** (April 2000) , University of San Diego, Public Law and Legal Theory Working Paper No. 04. available at :http ://papers. ssrn.

com/paper.taf?abstract_id=223757

24. Jefferson, Thomas, **Jefferson on Politics & Government: separation of Powers**, federal and state. Http : //etextovirginia.Edu
25. Longman, **Dictionary of Contemporary English**, fifth edition, England pearson, Longman, 2009.
26. Oxford **Advanced learners Dictionary**, sixth edition, edited by sally wehmeier, oxford university press, 2000.
27. Hans Mogenthou, **Politics Amongnation The Stuggel For Power And Peace**; New york, 1973.
28. David Robertson, **Dictionary of politics**, London, Penguin books, 1998.
29. Leyland, peter, **Textbook on Administrativ law**, blackstone press limited, 1994,
30. Steven G. Calabresi and Joan L. Larsen, **One Person, One Office: Separation of Powers or Separation of Personnel**, 79 CORNELL L. REV. (1994)
31. James Madison, Alexander Hamilton, John Jay, **The Federalist**, Publisher, Gateway Books, 1999
32. Gordon S. Wood, **THE CREATION OF THE AMERICAN REPUBLIC**, Publisher: Norton, 1969
33. M.J.C. Vile, **Constitutionalism and The Separation of Powers**, Indianapolis, Liberty Fund press, 1998.
34. Laurence Claus, **Montesquieu's Mistakes and The True Meaning of Separation**, Oxford Journal of Legal studies, Vol. 25, No.3, 2005.

35. **WEBSTER'S NEW INTERNATIONAL DICTIONARY**, 2d ed., unabridged, 1934.
36. Elizabeth Magill, **The Real Separation in Separation of Powers law**, Virginia Law Review, September 2000.
37. Rebecca L. Brown, **Separated Powers and Ordered Liberty**, 139 U.P.A.L.REV, 1991.
38. Forrest McDonald, **Novus Ordo Seclorum**, Publisher: Univ Pr of Kansas, 1985
39. Gary Lawson, **Territorial Governments and the Limits of Formalism**, 68 CALIF. L.REV, 1990.
40. Gary Lawson, **The Rise and Rise of the Administrative State**, 107 HARV. L. REV. 1994.
41. **William B. Gwyn**, *The Indeterminacy of the Separation of Powers in the Age of the Framers*, 30 Wm. & Mary L. Rev, 1989.
42. Cynthia Farina, **Statutory Interpretation and the Balance of Power in the Administrative State**, 89 COLUMB. L.REV, 1989
43. Thomas W. Merrill, **The Constitutional Principle of Separation of Powers**, SUP. CT. REV, 1991.
44. Laurence Claus, **Montesquieu's Mistakes and the True Meaning of Separation**, Oxford Journal of Legal Studies, Vol. 25, 2005 .